

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۰  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۲۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود  
سال دهم، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۵

## برهان لطف در امامت

علی فتحی<sup>۱</sup>

علی صفر تیموری کیا<sup>۲</sup>

### چکیده

از جمله مهم‌ترین مباحث و اختلاف‌های بین تشیع و دیگر مذاهب، مسئله ضرورت عقلی وجود امام معصوم بر اساس برهان لطف است. منشأ انکار وجوب لطف بر خداوند و لطف بودن امام، خلط بین لطف مقرب مقسمی و لطف مقرب قسمی است که در ذهن برخی ایجاد اشکال کرده است. در این نوشتار، با مراجعه به کلام علما معنای مورد نظر آنان از لطف، لطف بودن امام و وجوب لطف بررسی شده و آن‌چه در این مقاله به دست آمده، این است که ایمان و عمل مردم به لطف بستگی دارد و امامت نیز از مصادیق و یا مقدمه لطف به شمار می‌رود. همچنین غیبت امام یا پیامبر در گذشته نیز بوده است و فرقی بین امام غایب و حاضر نیست. امام غایب هم فواید مختلفی دارد؛ از جمله علم به حفظ شریعت و این‌که اعتقاد به وجود او، از ارکان ایمان است. وجوب لطف بر خداوند هم به معنای این است که ذات خداوند و صفات کمالی خداوند، مقتضی وجوب است، نه این‌که کسی بر خداوند واجب کرده باشد و دلیل این وجوب نیز حکمت وجود، کرم و لزوم تناقض در صفات است.

### واژگان کلیدی

امامت، لطف مقرب، لطف محصل، لطف ممکن، وجوب.

۱. دکتری کلام اسلام و عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (نویسنده مسئول)  
(af2798@yahoo.com).

۲. دانشجوی سطح چهار مرکز تخصصی کلام اسلامی حوزه علمیه قم.

از جمله مباحث مهم کلامی و اعتقادی، بحث از افعال خداوند است و این که برخی از افعال بر خداوند واجب است. متکلمان فعل لطف را از جمله آن‌ها دانسته‌اند که از آن به عنوان قاعده لطف یاد می‌شود. همچنین آن‌ها بر این قاعده مسائل بسیاری را استوار کرده‌اند؛ مانند وجوب نبوت، وجوب عصمت، وجوب معجزه و... از جمله مسائل کلامی و اعتقادی که از مصادیق این قاعده و متفرعات آن شمرده شده است، مسئله امامت و وجود امام معصوم در هر زمان است و امامیه برای اثبات امامت، دلایل عقلی و نقلی فراوانی ارائه کرده‌اند. قاعده وجوب لطف، از جمله این دلایل عقلی است و متکلمان عدلیه برای اثبات وجوب لطف بر خداوند و امامیه بر لطف بودن امامت، دلایل متعددی را در کتاب‌های خود با شرح و بسط کامل ذکر کرده‌اند؛ مانند کتاب الذخیره فی علم الکلام، الشافی فی الامامه، تلخیص الشافی، الاقتصاد فی ما يتعلق بالاعتقاد، المنقذ من التقليد، معارج الفهم و... و به شبهاتی که در این زمینه از جمله در امامت امام زمان علیه السلام و غیبت ایشان واقع شده است، به صورت کامل پاسخ داده‌اند.

همچنین از آن جا که گاهی به علت عدم مراجعه و بررسی دقیق همه کلام علما، در فهم کلام آن‌ها قصور واقع شده و در نتیجه باعث انکار قاعده لطف و انکار این که امامت از مصادیق آن شده است؛ لازم و ضروری است که به تبیین و توضیح معنا و چیستی لطف و وجوب آن بر خداوند در کلام علما پرداخته و بررسی و تحلیل شود که آیا امامت از مصادیق لطف است یا نه؟ دلایل این مدعا کدام است؟ به فرض که امامت از مصادیق آن باشد آیا غیبت امام با لطف سازگاری دارد یا نه؟ آیا امامی که هیچ تصرفی ندارد وجودش فایده‌ای در بر دارد یا نه؟ اگر فایده دارد آن فواید کدام است؟ آیا لطف بر خداوند واجب است یا نه؟ و چه دلایل عقلی بر وجوب قاعده لطف وجود دارد؟ برای دستیابی به این مقصود، برهان لطف (امامت و عصمت لطف است، لطف بر خداوند واجب است، امامت و عصمت بر خداوند واجب است) تقریر شده و برای رسیدن به نتیجه مطلوب، ابتدا به تبیین و توضیح مبادی تصویری (شامل معنای امامت، لطف، اقسام آن و وجوب لطف بر خداوند) پرداخته و سپس مقدمات برهان (کبری و صغری) اثبات می‌شود.

## پیشینه

قاعده لطف از قرن دوم در میان مسلمانان مطرح بوده است و برخی طرفدار آن (شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۵۸) و برخی دیگر منکر آن بوده‌اند (همو: ج ۱، ۷۸؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۱۴۱). از جمله

اولین کتاب‌ها در زمینه لطف، کتاب *اللطاف* منسوب به هشام بن حکم (متوفای قرن دوم) است (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۵۹). فضل بن شاذان (متوفای قرن سوم) هم کتابی درباره لطف تألیف کرده است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۰۷). قاعده لطف، مورد قبول متکلمان امامیه و زیدیه و معتزله بغداد بوده و مجبره (اشاعره) و معتزله بصره از مخالفان آن بوده‌اند (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۱۹۷؛ مفید، ۱۳۷۲: ۵۹). در اغلب کتاب‌های کلامی - چه موافقان (*الذخیره فی علم الکلام*، *الشافی فی الامامه*، *قواعد المرام*، *انوار الملکوت*، *اللوامع الالهیه*، *کشف المراد* و...) و چه مخالفان (*الاربعین*، *المحصل* و...) درباره قاعده لطف سخن به میان آمده است. ایرادها و اشکالات برخی متکلمان اشعری مذهب (فخر رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۶۰-۲۶۳) بر این قاعده و مصادیق آن همچون امامت و نیز پاسخ‌های مدافعان این قاعده (معتزلی، ۱۹۶۲: ج ۲۰، ۲۰۰-۲۲۵) و مصادیق آن (طوسی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۷۰-۸۳؛ موسوی شفتی، ۱۴۱۱: ۱۳۵-۱۴۸) در میان اهل کلام مشهور است.

شاید دلیل مطرح شدن این قاعده در بین مسلمین از این جهت بوده است که در قرآن و روایات اشاراتی به مضمون آن قاعده شده بود. مانند، آیه شریفه «وَبَلَّوْنَا هُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف: ۱۶۸) که هدف از ابتلا به مشکلات دنیا و برخورداری از نعمت‌های آن را بازگشت بندگان به حق و اطاعت دانسته، و در آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» (اعراف: ۹۴) به لطف اشاره شده است؛ زیرا مفاد آن این است که خداوند رسولان خود را به سوی بندگان فرستاده که تکالیف او را به آنان ابلاغ و آنان را نسبت به راه کمال آگاه نمایند. از طرفی گاه نعمت‌های دنیا و غرق رفاه شدن، سبب طغیان و نافرمانی از دعوت انبیاء شده و حکمت الهی اقتضاء کرده که آنان را به مشکلات و سختی‌ها مبتلا کند تا به سوی حق رو کنند و به همین دلیل است که انبیاء به اقامه حجت و برهان اکتفاء نکرده و به انذار و تبشیر بندگان نیز پرداخته‌اند. «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ» (نساء: ۱۶۵) و انذار و تبشیر در ترغیب بندگان به اطاعت خداوند و دوری از نافرمانی مؤثر است (نک: سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۳).

در کلامی از امیرمؤمنان علیه السلام نیز به لطف مصطلح اشاره شده است (نک: همو: ۵۴)؛ آن جا که فرمود:

هدف از خلقت، کمال بشر و هدف از تکالیف، رسیدن بشر به کمال مذکور است و عمل به این تکالیف، در سایه وعد و وعید صورت می‌گیرد. وعد و وعید هم باید به صورت ایجاد انگیزه و ترساندن باشد نسبت به ثواب و عقاب؛ زیرا اکثر مردم تنها از این طریق اقدام به انجام تکلیف می‌کنند. بنابراین خداوند باید این کار را بکند (لطف) که هدف

از تکلیف و در نتیجه هدف از خلقت نقض نشود. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵، ۳۱۶)

## مفاهیم

### معنای لغوی امام

هر کسی (یا چیزی) که مقدم بر دیگران و مقتدای آنهاست (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۸، ۴۲۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۲، ۲۵)، چه استحقاق تقدیم را داشته باشد یا نه (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷). بنابراین تعریف، پیامبر و خلیفه او امام خواهند بود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۸، ۴۲۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۸).

### معنای اصطلاحی امامت و امام

امامتی که شیعه به آن معتقد است، شرط توحید و باطن قرآن (خمینی، ۱۳۸۱: ۸۱)، روح کلی محیط بر همه روح‌ها و شاهد بر اعمال است. نفوذ غیبی و تصرف تکوینی در عالم داشته و زمام هدایت معنوی و باطنی را در اختیار دارد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۶۸؛ همو، ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۷۳-۲۷۵؛ مطهری، بی تا: ج ۳، ۲۷۷-۲۸۵، ۲۹۳-۲۹۵).  
لازمه چنین امامتی:

۱. مرجعیت دینی است (یعنی مقامی که دیگران باید در دین از او پیروی کنند) که مستلزم عصمت بوده و قول و عملش حجت است.

۲. حق رهبری اجتماعی و سیاسی است. بنابراین امام انسان کاملی است که به همه آن‌چه مردم به آن محتاج‌اند عالم بوده و بر احکام الهی امین و از هرگونه گناه و خطا معصوم است. او حجت و مقتدای مردم، حافظ دین، مرجع علمی در حل اختلافات، مفسر مجملات دین، رهبر سیاسی و اجتماعی، هادی مردم به کمالات معنوی، و واسطه فیض الهی است (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۹). بنابراین آن‌چه متکلمان شیعه در تعریف امام و امامت ذکر کرده‌اند، لازمه معنای امام و امامت به شمار می‌آید.

در این مقاله سعی شده برهان لطف در فضای بحث امامت بررسی شود.

### معنای لغوی لطف

راغب در مفردات می‌نویسد:

حرکت آرام و سبک با پرداختن به کارهای دقیق را با واژه‌های لطافت و لطف تعبیر می‌کنند، و چیزی که با حواس ظاهر قابل درک نیست، با کلمه لطافت بیان می‌شود. از این‌رو، اگر خدای تعالی با واژه لطف وصف شود، درست است و صحت توصیف

خداوند به آن یا به جهت علم او به دقایق امور است، یا به جهت مرحمت و لطف او به بندگان و یا هدایت آن‌ها. خدای متعال می‌فرماید: «خدا نسبت به بندگانش لطیف است (حم، ۱۹)». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۴۱)

لطف به فتح لام به معنای رفق و رأفت و توفیق و عصمت است و برخی گفته‌اند به معنای هدایت است و اما به ضم لام به معنای دقیق و ظریف است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵، ۲۵۰؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷: ج ۴، ۲۵۱؛ فیومی، بی تا: ج ۲، ۵۵۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۹، ۳۱۶). اگر لطف به خدا نسبت داده شود، مراد زیادی بزرگی و رأفت اوست به مردم نسبت به اموری که دقیق و ظریف و گویا دور از ذهن مردم است مثل هدایت کردن آن‌ها به ایمان و اسلام و توفیق دادن به آن‌ها برای طاعت و مراعات احکام و... (سبئی و قاری، ۱۴۲۱: ج ۱، ۱۶).

بر اساس قول راغب و دیگران، رحمت، شفقت، رفق، رأفت، بزرگی و تکریمه، لطف است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۷، ۴۳۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۹، ۳۱۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴) و مراد از لطف در قاعده لطف هم همین معناست. به عبارت دیگر، قاعده لطف بیان‌گر رحمت و شفقت الهی بر مخلوقات و هدایت آن‌هاست. بنابراین معنای لغوی لطف، که برابر با رحمت و هدایت است، مطابق معنای اصطلاحی لطف است که یعنی با وجود هدایت و رحمت است.

### معنای اصطلاحی لطف

لطف آن چیزی است که انگیزه بنده را تقویت کرده، در نتیجه به اطاعت نزدیک‌تر و از معصیت دورتر می‌کند. متکلمان در تعریف لطف معمولاً به معنای واحدی اشاره کرده‌اند که در ذیل برخی از عبارات آن‌ها ذکر می‌شود:

شیخ طوسی در این باره می‌گوید:

لطف در بین متکلمان چیزی است که ایجاد انگیزه می‌کند برای انجام واجب و خودداری از قبیح. (طوسی، ۱۴۰۶: ۱۳۰)

سید مرتضی در تعریف لطف می‌گوید:

لطف آن چیزی است که برای انجام طاعت ایجاد انگیزه می‌کند. (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۱۸۶)

فاضل مقداد می‌نویسد:

لطف چیزی است که مکلف، با آن به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک‌تر می‌شود. (فاضل سیوری، ۱۴۲۲: ۲۲۷)

نکته: به این لطف، لطف مقرب هم می‌گویند.

### اقسام لطف

لطفی که تعریف شد، در اصطلاح متکلمان به دو قسم لطف مقرب و محصل تقسیم می‌شود. بنابراین، لطف مقرب، هم بر لطف مقسمی اطلاق شده است و هم بر لطف قسمی. از این رو باید توجه داشت که آن چه در برهان لطف مورد نظر است و برای آن برهان اقامه می‌شود لطف مقرب قسمی است. از سویی دیگر برخی از علما، لطف را در معنای دیگری هم به کار برده‌اند که از آن تعبیر به لطف ممکن می‌شود. در این صورت لطف (مقسمی) سه قسم خواهد بود: لطف مقرب قسمی، لطف محصل و لطف ممکن.

### لطف مقرب (قسمی)

مقصود از لطف مقرب عبارت است از آن چه خداوند انجام می‌دهد تا بنده را به انجام تکلیف نزدیک تر کند (طوسی، ۱۴۰۶: ۱۳۲؛ همچنین نک: علم‌الهدی، ۱۴۱۱: ۱۸۷؛ عبیدلی، ۱۳۸۱: ۳۹۲؛ فاضل سیوری، ۱۳۶۵: ۱۶۶)، با این ویژگی که اگر نباشد، بندگان (فاضل سیوری، ۱۴۲۰: ۱۴۱) یا اکثر آن‌ها (سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۳) بنا بر عادت (موسوی شفتی، ۱۴۱۱: ۱۳۱)، تکلیف را انجام نمی‌دهند؛ یعنی اگر خداوند این لطف را انجام ندهد، بندگان، تکلیف را امتثال نمی‌کنند، پس لطف شرط لازم تکلیف است، ولی اگر این لطف انجام شود، ممکن است بنده تکلیف را انجام دهد و ممکن است انجام ندهد، پس لطف شرط کافی برای امتثال بنده نیست.

به عبارت دیگر لطف چیزی است که مقرب به انجام تکلیف است و بدون آن تکلیف از بندگان یا اکثر آنان صادر نمی‌شود؛<sup>۱</sup> اگر چه انجام تکلیف بدون آن لطف، ممکن است؛ یعنی لطفی که مقرب به فعل است اگر نباشد، انجام تکلیف امکان وقوعی دارد، ولی فرض این است که (از سوی بندگان یا اکثر آن‌ها) واقع نمی‌شود؛ نه این که بدون آن لطف، فعل، امکان وقوعی هم نداشته باشد (فاضل سیوری، ۱۴۲۰: ۱۴۳). بنابراین، لطف مقرب قسمی مانند قدرت نیست که بدون آن وقوع فعل ممکن نباشد (نک: همو: ۱۴۱). پس این لطف از سنخ مقتضی است نه علت تامه که موجب سلب اختیار شود.

این که برخی متکلمان لطف را به «ما یقرب العبد الی الطاعة و یبعده عن المعصية...» معنا

۱. برخی گفته‌اند اگر لطف نباشد، بنده طاعت را انجام نمی‌دهد یا اقرب به اطاعت نمی‌شود (فاضل سیوری، ۱۴۰۵: ۲۷۷؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۷).

کرده‌اند، مقصود آن‌ها از لطف، همین لطف مقرب قسمی است، نه لطف مقسمی، و این نکته از تبیین کبرای استدلال علمایی مثل سید مرتضی، شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی، فاضل مقداد، ابن میثم بحرانی و محقق اردبیلی به دست می‌آید:

أَن أَحَدَنَا لَوْ دَعَا غَيْرَهُ إِلَى طَعَامِهِ - وَفَرَضْنَا أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَتَى تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ أَوْ كَلَّمَهُ بِاللَّطِيفِ مِنَ الْكَلَامِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، حَضَرُوا لَمْ يَتَأَخَّرُوا، وَأَنَّهُ مَتَى لَمْ يَفْعَلْ مَعَهُ ذَلِكَ، لَمْ يَحْضُرْ عَلَى وَجْهِهِ مِنَ الْوَجْهِ - وَجِبَتْ عَلَيْهِ - مَتَى اسْتَمَرَّ عَلَى ارْتِدَائِهِ مِنْهُ الْحُضُورُ لَمْ يَرْجِعْ عَنْهَا - أَن يَفْعَلَ ذَلِكَ الَّذِي عَلِمَ أَنَّ الْحُضُورَ لَا يَقَعُ إِلَّا مَعَهُ؛ (علم الهدى، ۱۴۱: ۱۹۰؛ همچنین نک: همو، ۱۳۸۷: ۳۳؛ طوسی، ۱۴۰۶: ۱۳۵؛ همو، ۱۳۸۲: ج ۱، ۸۹؛ حلی، ۱۳۸۳: ۳۲۵؛ همو، ۱۳۶۳: ۱۵۴؛ همو، ۱۴۲۶: ۱۷۴؛ حلی، ۱۴۱۴: ۱۰۲؛ فاضل سیوری، ۱۳۶۵: ۳۳؛ همو، ۱۴۲۰: ۱۴۲؛ همو، ۱۴۰۵: ۲۷۸؛ همو، ۱۴۱۲: ۸۸؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۷؛ اردبیلی، ۱۴۱۹: ۱۹۱)

اگر یکی از ما کسی را برای غذا خوردن دعوت کند و فرض کنیم دعوت کننده می‌داند چنانچه به او تبسم کند یا کلام دلنشینی به او بگوید و یا چیزی شبیه این‌ها، او بدون تأخیر حاضر خواهد شد، و اگر چنین کاری برایش انجام ندهد، به هیچ وجه حاضر نمی‌شود، در چنین صورتی بر دعوت کننده واجب است - تا هنگامی که خواهان حضور اوست و از خواسته خود برنگشته -، آن چه را که حضور دعوت شده وابسته به آن است، انجام دهد.

برخی از مخالفان دلیل لطف از جمله نیز همین معنا را از عبارات متکلمان شیعه فهمیده‌اند (فخر رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۵۹).

این لطفی که متکلمان بر وجوب آن دلیل اقامه کرده‌اند، لطفی است که محصل غرض از تکلیف است، به گونه‌ای که اگر نباشد مکلفان یا اکثر آنان اطاعت نمی‌کنند و غرض حاصل نمی‌شود. بنابراین، این قسم از لطف (لطف مقرب قسمی) جاری مجرای تمکین خواهد بود - در این که همان طور که بدون تمکین فعل محقق نمی‌شود، بدون لطف مقرب هم فعل محقق نمی‌شود - و برخی علما بر این نکته تصریح نموده‌اند.<sup>۱</sup> در غیر این صورت اگر مرادشان لطف

۱. پس از ذکر لطف مقرب قسمی و مقسمی و وجوب آن، جاری مجرای تمکین بودن آن را مطرح می‌کنند و در بحث امامت، لطف مقرب را واجب می‌دانند:

أَنَّ قَاعِدَةَ التَّكْلِيفِ يَقْتَضِي إِجَابَةَ كَالْتَّمَكِينِ وَ التَّكْلِيفِ ثَابِتٌ فَاللُّطْفُ وَاجِبٌ. بَيَانُهُ: أَنَّ مِنْ دَعَى غَيْرَهُ إِلَى طَعَامٍ وَ أَرَادَ تَنَاوُلَهُ وَ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ إِلَّا بِفَعْلٍ يَفْعَلُهُ الدَّاعِي مِنْ سِيَاسَةٍ أَوْ تَأَدُّبٍ. فَإِنَّهُ مَتَى لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ كَانَ نَاقِضًا لِعَرَضِهِ مِثْلًا لِمَرَادِهِ وَ جَارِيًا مَجْرَى مَنْعِهِ مِنَ التَّنَاوُلِ كَذَلِكَ التَّكْلِيفِ إِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ مَعَ فَعْلِ اللُّطْفِ يَكُونُ الْعَبْدُ ادْعَى إِلَى مَا كَلَّفَ بِهِ، وَ مَعَ تَرْكِهِ يَكُونُ أَقْرَبَ مِنَ الْاِمْتِنَاعِ فَإِنَّهُ مَتَى لَمْ يَفْعَلْهُ كَانَ نَاقِضًا بَعَرَضِهِ وَ هُوَ مُحَالٌ. وَ بَعْدَ اِحْتِجَاجِ مَنْكَرِينَ لَطْفٍ رَأَى فِيهِ بِيَانٌ كَرِهَهُ وَ جَوَابٌ مِي دَهْدُ: الثَّانِي أَنَّهُ لَوْ كَانَ وَاجِبًا لَفَعَلَهُ بِالْكَفَّارِ وَ التَّالِي بَاطِلٌ وَ الْإِلَاطْمُونَا فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ. وَ الْجَوَابُ أَنَّ اللُّطْفَ لَا يَجِبُ عِنْدَهُ الْفَعْلُ بَلْ يَكُونُ الْعَبْدُ أَقْرَبَ إِلَى الطَّاعَةِ (طوسی، ۱۴۰۶: ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۶۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰؛ حلی،

محصل باشد در این صورت همه مردم باید مؤمن شوند و هیچ کافری نباید وجود داشته باشد. به علاوه، این که علمای شیعه امامت را از مصادیق لطف دانسته‌اند و مثال به مهمانی زده‌اند نشان می‌دهد که منظورشان لطف مقرب قسمی بوده است وگرنه لازم می‌آید هیچ کس با خدا و نبی و امام مخالفت نکند<sup>۱</sup> (نک: عبیدلی، ۱۳۸۱: ۳۹۳). مثالی که به وعده و وعید زده‌اند هم نشان از مقرب بودن لطف است. حاصل آن که لطفی مقرب قسمی است که سه امر در آن باشد: داعویت داشته باشد؛ اگر نباشد تکلیف محقق نشود؛ اگر باشد ممکن است تکلیف محقق شود و ممکن است محقق نشود.

عدم توجه به این نکته (امر دوم) نیز سبب شده برخی بین لطف مقرب و لطف محصل خلط نموده و گفته‌اند: قید نقض غرض را تقریباً همه متکلمان در کنار بیان لطف و مثال آن آورده‌اند که این نشان می‌دهد هر لطفی مورد نظرشان نبوده است، بلکه مقصود آنان لطف مقربی بوده است که نبود آن موجب عصیان است و نقض غرض به شمار می‌رود و همین عبارة اخرای قید «ان کان، یقع الطاعة و لولاه لم یطع» در تعریف لطف محصل است (زارعی بلشتی و غنوی، ۱۳۹۲: ۵۶). در حالی که لطف مقرب قسمی قید «لولاه لم یقع» را دارد ولی فاقد قید «ان کان، یقع الطاعة» است.

چنان که برخی از بزرگان نیز به خاطر عدم توجه به قید دوم، و این که لطف مقرب فقط به معنای «ما یقرب العبد...» است که تعریف لطف مقرب مقسمی است؛ لطف مقرب ذکر شده در کبرای استدلال علما را فوق لطف مقرب مقسمی دانسته‌اند.<sup>۲</sup> در حقیقت این خلط به سبب

۱۳۶۳: ۱۵۴-۱۵۷).

۱. إن الإمامة لطف لانا نعلم بالضرورة بعد استقراء العرف أن الخلق إذا كان لهم رئيس قاهر يمنعمهم عن القبائح. فإن امتناعهم عنها أكثر من القلب. و اللطف یجری مجری التمکین (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۵۹۶؛ طوسی، ۱۴۰۵: ۴۱۹).

۲. پس از تقسیم لطف به لطف مطلق (محصل) و مقرب و وجوب لطف می‌گوید: لو لم یجب فعل اللطف، لکان الباری مخللاً بما یجب علیه فی الحکمة، إذ لا فرق بین منع اللطف و عدم التمکین (حلی، ۱۴۱۴: ۱۰۲).

۳. لا ید فی کل فعل تناوله التکلیف من صحة ایجاده من المكلف علی الوجه الذی کلفه، لأن ذلك تمکین فلا یحسن التکلیف إلا معه، و من شروطه تقویة القدیم تعالی دواعی المكلف الی فعله باللطف و ما جرى مجراه مما لا ینافی التکلیف. و ذلك أيضا یجری مجری التمکین فی الوجوب (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۱۱۲). إن منع اللطف کمنع التمکین فی القبح و استحقاق الذم. و هذه الجملة تقتضی وجوب اللطف (همو: ۱۹۱، ۲۲۸، ۴۱۰).

۴. أن اللطف یجری مجری التمکین أی فی امتناع وقوع الفعل المكلف به من دونه (عبیدلی، ۱۳۸۱: ۳۹۲، ۳۹۴؛ قزوینی، ۱۴۲۰: ۲۹۶، ۳۶۱).

۱. أن اللطف لیس معناه هو ما حصل الملطوف فيه فإن اللطف لطف فی نفسه سواء حصل الملطوف فيه أو لا بل كونه لطفاً من حیث إنه یقرب الی الملطوف فيه و یرجح وجوده علی عدمه و امتناع ترجیحه إنما یكون لمعارض أقوى هو سوء اختیار المكلف فیكون اللطف فی حقه مرجوحاً (حلی، ۱۳۸۳: ۳۲۶؛ فاضل سیوری، ۱۴۲۲: ۲۲۸).

۲. و انت تعلم ان هذا (لطفی) که اگر میزبان انجام ندهد، میهمان به ضیافت نمی‌آید و اگر خداوند انجام ندهد مکلف و بنده



عدم تفکیک بین لطف مقرب قسمی با لطف در مقسم پیش آمده است؛ چون از طرفی در لطف مقسمی، امر دوم (اگر نباشد تکلیف محقق نمی‌شود) شرط نیست و از طرف دیگر لطف را لطف مقسمی دانسته‌اند، بنابراین هر جا در لطف این شرط باشد آن را فوق لطف مقرب و غیر از آن می‌دانند.

این قسم از لطف محل مناقشه متکلمان است<sup>۱</sup> به عنوان مثال آیا امامت از مصادیق این لطف است یا نه؟ اگر لطف به معنای «آن چه فقط مقرب به طاعت است، بدون هیچ قیدی»، باشد، امامت قطعاً از مصادیق آن خواهد بود، ولی وجوب چنین لطفی بر خداوند قابل اثبات نیست، بلکه عدم وجوبش روشن است (نک: اردبیلی، ۱۴۱۹: ۱۶۲؛ حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۲؛ سبحانی، ۱۳۷۵: ۱۰۸). چنین لطفی اگر محقق شود از باب تفضل است (سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۶).

### لطف محصل

مراد از لطف محصل آن چیزی است که خداوند انجام می‌دهد و به واسطه آن انجام اطاعت و دوری از معصیت با اختیار مکلف حاصل می‌شود با این ویژگی که اگر این لطف نباشد، بندگان تکلیف را انجام نمی‌دهند. لطفی را که به طاعت بینجامد، توفیق و لطفی را که به دوری از معصیت بینجامد، عصمت می‌گویند. برخی از علما به این معنای از لطف محصل (توفیق و عصمت) تصریح کرده‌اند؛  
علامه حلی می‌گوید:

لطف محصل آن است که با وجود آن اطاعت همراه با اختیار از مکلف سر می‌زند و اگر

اطاعت نمی‌کند) يدل على ان اللطف فوق المقرب بل ما يتوقف عليه فعل الطاعات و الاجتناب عن المعصيات و عباراتهم في ذلك مختلفة بعضها يدل على هذا و بعضها على انها مقرب (اردبیلی، ۱۴۱۹: ۱۹۲).

۱. چنان که آیت‌الله سبحانی بر این مطلب تصریح کرده است: «اللطف المقرب عبارة عن القيام بما يكون محصلا لغرض التكليف بحيث لولاها لما حصل الغرض منه و ذلك كالوعد، و الوعيد، و الترغيب و الترهيب، التي تستتبع رغبة العبد إلى العمل، و بعده عن المعصية. و هذا النوع من اللطف ليس دخيلا في تمكين العبد من الطاعة، بل هو قادر على الطاعة و ترك المخالفة سواء أكان هناك وعد أم لا، فإن القدرة على الامتنال رهن التعزف على التكليف عن طريق الأنبياء - مضافا إلى إعطاء الطاقات المادية. و المفروض حصول هذه المبادئ و المقدمات، غير أن كثيرا من الناس لا يقومون بواجبهم بمجرد الوقوف على التكليف ما لم يكن هناك وعد و وعيد و ترغيب و ترهيب، فهذا النوع من اللطف قد وقع موقع النقاش بين المتكلمين. و الحق هو القول بوجوب اللطف إذا كان غرض التكليف (لا غرض الخلقة)، موقوفا عليه عند الأكثرية الساحقة من المكلفين مثلا: لو فرضنا أن غالب المكلفين، لا يقومون بتكاليفهم بمجرد سماعها من الرسل - وإن كانوا قادرين عليها - إلا إذا كانت مقرونة بالوعد و الوعيد، و الترغيب و الترهيب، و جب على المكلف القيام بذلك صونا للتكليف عن اللغوية. و لو أهملها المكلف ترتب عليه بطلان غرضه من التكليف، و بالتالي بطلان غرضه من الخلقة» (سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۲-۵۳).

نباشد مکلف اطاعت نمی‌کند با وجود این که در هر دو حالت [ لطف مقرب قسمی و لطف محصل] امکان آن برایش وجود دارد. (حلی، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

شیخ طوسی می‌گوید:

لطف بر دو قسم است؛ یکی آن که با بودن آن واجب انجام می‌شود و اگر نباشد، انجام نمی‌شود، که آن را توفیق گویند و آن که با بودن آن قبیح حتما مرتفع و ترک می‌شود و اگر نباشد مرتفع نمی‌شود که آن را عصمت گویند. (طوسی، ۱۴۰۶: ۱۳۰)

فاضل مقداد می‌گوید:

لطف محصل آن است که موجب حصول طاعت و ترک معصیت می‌شود. (فاضل سیوری، ۱۳۶۵: ۱۶۵)

بنابراین اگر لطف محصل در مورد انجام واجبات باشد، آن را توفیق و اگر درباره خودداری از معصیت باشد، آن را عصمت می‌گویند. البته تذکر این نکته ضروری است که عصمت و توفیق به صورت مطلق درباره کسی به کار می‌رود که همه واجبات را انجام داده و از همه محرّمات اجتناب کند، ولی در مورد افرادی که بعضی تکالیف را انجام می‌دهند، عصمت یا توفیق به صورت مضاف به کار می‌رود (در فلان عمل توفیق یا عصمت دارد). به همین دلیل عصمت یا توفیق به صورت مطلق جز بر انبیا و ائمه علیهم‌السلام اطلاق نمی‌شود (معتزلی، بی تا: ۷۳۷؛ همو، ۱۴۲۲: ۵۳۰؛ علم الهدی، ۱۹۹۸: ج ۲، ۳۴۷).

در واقع این نوع لطف، فعل خداوند و توفیق خاصی است که اگر واقع شود موجب انجام فعل می‌شود اگر چه با اختیار؛ مانند عصمت که لطف از طرف خداست و موجب انجام طاعت اختیاری می‌شود و اگر این لطف نباشد اطاعت واقع نمی‌شود (عادتاً). این لطف قسیم لطف مقرب است؛ یعنی یک لطف خداوند، فقط مقرب به طاعت است چه مکلف طاعت بکند یا نه؛ و یک لطف موجب انجام طاعت می‌شود مانند عصمت که لطف است و موجب انجام فعل می‌شود. علمای شیعه که عصمت را لطف دانسته‌اند به این معنا نظر داشته‌اند. ممکن است لطف محصل را این گونه هم بیان کرد که این نوع لطف به خاطر مقدماتی است که شخص انجام داده است که موجب اعطای توفیق و لطف از طرف خدا شده است. خداوند لطف مقربی (لطف و توفیق عام) دارد؛ مثل وعده و وعید و عصمت امام نسبت به مردم لطف دیگری (توفیق خاص و یا عصمت) که محصل است و در نتیجه فعل محقق می‌شود. این لطف چون فعل خداست بر او واجب است انجام

دهد؛<sup>۱</sup> ولی ممکن است معنای دیگری از لطف محصل اراده شود که فعل خدا نیست، به این بیان که خداوند لطف مقرب انجام می‌دهد و بعد اگر مردم اطاعت کردند و فعل محقق شد، لطف محصل می‌شود. بیان آیت الله سبحانی در تعلیقه کشف المراد به این معناست.<sup>۲</sup>

بر اساس تعریفی که برای لطف مقرب و محصل بیان شد، تشخیص مصادیق آن روشن‌تر می‌شود. مثلاً عصمت، نسبت به خود نبی و امام لطف محصل است؛ زیرا عصمت لطفی است که خداوند در حق معصومین علیهم‌السلام انجام می‌دهد و آن‌ها با اختیار تکلیف را انجام می‌دهند ولی نسبت به دیگر مکلفان، امکان دارد که عصمت لطف مقرب قسمی باشد یا لطف محصل؛<sup>۳</sup> زیرا عصمت معصومین موجب نزدیک شدن دیگر مکلفان به امتثال تکلیف است. حتی ممکن است مکلفان تکلیف را هم انجام دهند؛ ولی اگر این لطف نباشد عادتاً تکلیف را انجام نمی‌دهند.

بنابراین هر آن‌چه بدون آن، تکلیف انجام نشود و با وجود آن، انگیزه برای انجام تکلیف بیشتر بشود، لطف مقرب خواهد بود و هر آن‌چه بدون آن تکلیف امکان انجام نداشته باشد لطف مقرب و محصل به شمار نمی‌آید. با توجه به نکته فوق، مراد علما از آنجا که اظهار معجزه خاص (با فرض وجود معجزات و راه‌های دیگر برای ایمان) (معتزلی، بی تا ۷۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۱۹۲؛ جوادی آملی، بی تا: ج ۲۴، ۴۴۱)، نصب انبیا و امام (عاملی و بیاضی، ۱۴۲۲: ۱۵۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۵) (نسبت به اداء واجبات شرعیه) (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۲۷؛ حلی، ۱۴۲۳: ج ۱، ۷۰)، معرفت خدا (معتزلی، ۱۴۲۲: ۳۳)، تکلیف (نسبت به تکالیف عقلیه) (حلی، ۱۴۱۵: ۴۰۷؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲: ۲۹۷)، و امثال این‌ها را لطف به شمار آورده‌اند، لطف مقرب خواهد بود و کسانی که تکلیف را لطف ندانسته‌اند (حلی، ۱۳۸۳: ۳۲۵)، مرادشان نفس تکلیف است نه نسبت به تکالیف عقلیه؛ مثلاً نماز چون بدون بیان شارع، تمکن از انجام آن نیست، لطف

۱. اقول: اعلم ان المعصوم يشارك غيره في الألفاظ المقرّبة و يحصل له زائد على ذلك لأجل ملكة نفسانيّة، لطف يفعل الله بحيث لا يختار معه ترك طاعة و لا فعل معصية مع قدرته على ذلك. (فاضل سيوري، ۱۳۶۵: ۳۷).

۲. و على ضوء ذلك فليس هنا لطفان مختلفان بل كلاهما في الحقيقة أمر واحد، غير أنه إن ترتبت عليه الطاعة يكون محصلاً، فكونه مقرّباً فعل الله سبحانه، و أما كونه محصلاً أمر انتزاعي ينتزع منه بعد حصول الغاية (حلی، ۱۳۸۳: ۱۰۷). البته در جایی دیگر هر دو را امر انتزاعي دانسته است: و يعلم أنه ليس هنا لطفان مختلفان بل كلاهما في الحقيقة أمر واحد، بيد ان ترتب الطاعة عليه يكون محصلاً، و على ضوء ذلك فوصف الفعل بأنه مقرب من الطاعة، أو وصفه بالمحصل لها، أمر انتزاعي ينتزع منه بعد حصول الغاية أو قربها (سبحانی، ۱۴۲۰: ۹۱).

۳. فتجب عصمة الأنبياء من وجوه ثلاثة: الأول: أنّها لطف للأنبياء في التبليغ الذي هو لطف مخصوص بهم؛ إذ اللطف ما يقرب المكلف إلى أداء التكليف، و هي كذلك بالنسبة إليهم. و الثاني: أنّها لطف للمكلفين في تصديق الأنبياء الذي هو تكليف بالنسبة إليهم؛ الثالث: أنّها لطف لهم في سائر التكالييف المعدّة لإيصال النعيم الأبدي (استرآبادی، ۱۳۸۲: ج ۳، ۲۰).

مقرب به شمار نمی‌آید، ولی چون انگیزه انجام تکالیف عقلیه را زیاد می‌کند، لطف مقرب محسوب خواهد شد و چنان که معلوم است انجام تکلیف عقلی مانند ظلم نکردن بدون تکلیف شرعی ممکن است.

### لطف ممکن

گاهی علما لطف را واجب دانسته‌اند، ولی این لطف را نه در معنای لطف مقرب به کار برده‌اند و نه در معنای لطف محصل، بلکه به معنای لطفی دانسته‌اند که برخی از آن به لطف ممکن تعبیر می‌کنند. یعنی لطف ممکن را چیزی دانسته‌اند که انجام تکلیف به آن وابسته و بر آن مترتب است و بدون آن امکان انجام تکلیف وجود ندارد. مانند ارسال رسل، با این توضیح که چون غرض از خلقت انسان، رسیدن او به مصالح و سعادت و کمال است و از سویی عقل بسیاری از مصالح مانند عبادات و کیفیت آن‌ها را به طور مستقل درک نمی‌کند و آگاهی از این مصالح متوقف بر ارسال رسل و بعثت انبیا خواهد بود و بدون ارسال رسل، آگاهی امکان ندارد و این ارسال رسل لطف در حق مردم است؛ لذا این لطف، لطف ممکن است؛ یعنی محصل<sup>۱</sup> غرض خلقت است، و این لطف ممکن همان است که امام صادق و امام رضا علیهما السلام برای اثبات ضرورت نبوت به آن استناد کرده‌اند:

قَالَ فَيَنْ أَتَيْنَ اثْبِتَ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلًا قَالَ عليه السلام إِنَّا لَمَّا أَثْبِتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَلَا أَنْ يُلَامِسُوهُ وَلَا أَنْ يُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيَحَاجَّهُمْ وَيَحَاجُّوهُ ثَبِتَ أَنَّ لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ يَدُلُّوهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ؛ (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۳۲۷)

سائل پرسید: چگونه پیامبران و فرستادگان خدا را اثبات می‌کنید؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: از آن جا که اثبات کردیم آفریدگاری داریم که بسیار بلندمرتبه است، نسبت به ما و همه مخلوقاتش و این آفریدگار حکیم است و همچنین امکان ندارد که مخلوقات او را مشاهده یا لمس کنند یا با او به طور مستقیم روبه‌رو شده و با او بحث و محاجه کنند، اثبات می‌شود که فرستادگانی در میان خلقش دارد که آنان را به سوی منافع و مصالح آنان و آنچه رمز بقا آن‌ها در آن است، سوق می‌دهند.

۱. می‌توان برای لطف محصل سه معنا در نظر گرفت: اول این که اگر این لطف باشد، فعل محقق می‌شود؛ یعنی لطف به فعل می‌انجامد و به تعبیر دیگر، لطف، محصل تکلیف و غرض است، با اختیار؛ مانند عصمت معصومین علیهم السلام که این عصمت که لطف است، به فعل منجر می‌شود؛ یعنی خود لطف، محصل فعل است. دوم این که اگر این لطف، باشد ممکن است فعل محقق شود و ممکن است محقق نگردد. بنابراین لطف به فعل منجر نمی‌شود، ولی اگر محقق شد، آن را لطف محصل می‌گویند. سوم این که لطف محصل را به کار ببرند و مرادشان همان لطف ممکن باشد (یسمی المحصل و... در کلام تفتازانی).

امام رضا علیه السلام در مورد ضرورت نبوت فرمود:

لَنَا لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ وَقُوَاهُمْ مَا يَكْمُلُوا [يَكْمُلُونَ] لِصَالِحِهِمْ وَكَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِيًا عَنِ  
أَنْ يُرَى وَكَانَ صَعْفُهُمْ وَعَجْرُهُمْ عَنِ إِذْرَاكِهِ ظَاهِرًا لَمْ يَكُنْ بُدُّ مِنْ رَسُولٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ  
مَعْصُومٌ يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَأَدْبَهُ وَيَقْفُهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ إِحْرَازُ مَنَافِعِهِمْ وَدَفْعُ  
مَضَارِهِمْ إِذْ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ [مِنْ] مَنَافِعِهِمْ وَمَضَارِهِمْ؛  
(مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۴۰)

از آن جا که در خلقت مردم چیزی که بتوانند با آن مصالح خویش را به طور کامل تشخیص دهند، وجود ندارد و آفریدگار هم بلندمرتبه تر از آن است که دیده شود و ناتوانی آنان از ادراک او روشن است، چاره ای نیست جز آن که فرستاده ای معصوم بین خداوند و خلق او باشد که امر و نهی و آداب او را به آنان برساند و آنان را آگاه سازند نسبت به آن چه به واسطه آن می شود منافع خود را به دست آورند و چیزهای مضر را از خود دور کنند.

چنان که علما بر این قسم از لطف تصریح نموده اند:

شیخ طوسی می فرماید:

بنابر این، نصب ادله و اکمال عقل و ارسال رسل و ابقاء امام بعد از انبیاء، لطف است. و معلوم است که بدون اکمال عقل انجام تکلیف ممکن نیست. (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۴۷)

خواجه نصیر طوسی می نویسد:

چنان چه غرض از خلق بندگان مصلحت آنان باشد، آگاهی از مصالح و مفاسدشان که عقل آنان به تنهایی توان درک آن را ندارد، لطف واجب خواهد بود.

همچنین اگر به خاطر زیادی مشغولیات و ابزار و اختلاف انگیزه ها و مقاصد، وقوع شر و فساد در هنگام ملاقات ها و معاملاتشان امکان پیدا کند؛ آگاهی دادن به آنان درباره چگونگی رفتارشان و معامله نیکو با هم و نظم بخشیدن به امور زندگی، لطف واجب خواهد بود.

فاضل سیوری می گوید:

از آن جا که حق تعالی غیر قابل اشاره حسی است، آگاه نمودن بندگان جز از طریق مخلوقی مانند خودشان امکان پذیر نخواهد بود، بنابراین بعثت انبیا واجب خواهد بود (فاضل سیوری، ۱۴۲۰: ۱۴۵).

فاضل مقداد می نویسد:

افعال خداوند هدف دار است و غرض خداوند در افعالش به بندگان برمی گردد، و این

غرض منحصر در مصالح و دفع مفسدات آنان است که یا مربوط به دنیا یا مربوط به آخرت است که بر دو قسم است: یک قسم آن مواردی است که عقل آنان به تنهایی توان درک آن را دارد مانند وجود آفریدگار و صفات و حکمت او و حسن و قبح برخی چیزها؛ این موارد گاهی نیازمند آگاهی است، به خاطر آن که ممکن است شهوت و غضب یا هوی و هوس بر انسان مسلط شده و عقل در پرده‌های غفلت جسمانی، پوشیده شده و مطلوب خداوند حاصل نشود.

قسم دیگر آن مواردی است که عقل به تنهایی قادر به درک آن نیست، مانند بسیاری از مصالح زندگی، غذاها و دواها و عبادات و کیفیت آن، که نیازمند آگاهی دادن است. بنابراین آگاهی دادن در هر دو قسم لطف بوده و واجب است. (همو: ۱۴۶)

شارح کتاب ایشان نیز به این معنا که قدرت از افراد لطف محصل است، تصریح می‌کند:

مراد از قید «و لاحظاً له فی التّمکین» در قول مصنف، این است که دخالتی در انجام و ترک ندارد که با آن احتراز می‌کند از لطف محصل [یعنی لطف محصل در تمکین دخالت دارد]،... و حال آن که قدرت از افراد لطف محصل [= ممکن] است (فاضل سیوری، ۱۳۶۵: ۱۶۵).

تفتازانی می‌گوید:

آن چه طاعت در آن حاصل می‌شود، محصل نامیده می‌شود، مانند ارزاق و آجال و قوا و ابزار و اکمال عقل و نصب ادله و مانند آن. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۳۲۱)

آمدی می‌گوید:

گاهی لطف فعل خداوند است؛ مانند خلق قدرت برای بنده و اکمال عقل و نصب ادله و تهیه ابزار انجام اعمال صالح و ترک مفسدات. (آمدی، ۱۴۲۳: ج ۲، ۲۰۵)

حسینی تهرانی می‌گوید:

حاصل کلام مصنف این است که لطف بر دو قسم است؛ محصل و مقرب. محصل که مصنف در صدد بیان و ذکر احکام آن است، همان است که با وجود آن، اطاعت از مکلف با اختیار او انجام می‌شود و این قسم بر خلاف مقرب، در تمکین مکلف برای انجام طاعت و ترک معصیت دخیل است، بلکه خود تکلیف از همین قبیل است. (حسینی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۱)

مقدس اردبیلی می‌گوید:

اگر لطف فعل خداوند باشد، واجب است که آن را انجام دهد؛ همانند قدرت و اکمال

عقل و نصب ادله که از آن تکالیف فهمیده می‌شود. (اردبیلی، ۱۴۱۹: ۱۶۲)

آیت‌الله سبحانی می‌گوید:

لطف محصل عبارت است از مبادی و مقدماتی که تحقق غرض خلقت و حفظ آن از بیهودگی بر آن متوقف است به گونه‌ای که اگر این مقدمات و مبادی را مهیا نکنند، فعلش از هدف داری تهی بوده و موجب نقض حکمت او می‌شود، که مستلزم احتراز از بیهودگی است. این مطلب درست مانند بیان تکالیف انسان و اعطای قدرت به او برای امتثال آن است. همچنین از این باب است فرستادن انبیا برای نشان دادن راه سعادت و طی مسیر آن و در دلایل پیش از این دانستی که انسان ناتوان است از این که با کمک عقلش به معارف حقیقی دست یابد یا در طریق سعادت قدم نهد و از تعالیم آسمانی بی‌نیاز باشد. (سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۱)

آیت‌الله خرازی می‌گوید:

بدان مراد از لطف بودن آن (ارسال رسل)، تنها آن چیزی است که انسان با آن تمکن از طی نمودن اختیاری راه سعادت را پیدا می‌کند؛ زیرا بدون این لطف نمی‌تواند راه را بشناسد که آن را طی کند و از بیراهه اجتناب نماید.

بنابراین ارسال رسل، لطف ممکنی است که انسان به هیچ وجه از آن بی‌نیاز نمی‌شود نه آن که مصطلح در علم کلام است؛ زیرا مراد از آن لطف مقرب است نه ممکن. به همین جهت است که لطف را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «آن چه عبد را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند که تأثیری در تمکین عبد نداشته و او را مجبور نمی‌سازد». آنان برای این لطف مثال می‌زنند به کسی که مهمانی را برای طعام دعوت می‌کند و دعوت کننده می‌داند با آن که مهمان موظف است که اجابت کند و توانایی اجابت هم دارد، اما بدون احترام ویژه اجابت نخواهد کرد.

بنابراین آن احترام ویژه، مکلف را به اطاعت نزدیک و از مخالفت دور می‌کند و در این صورت اگر دعوت کننده از دعوت خود غرض صحیحی داشته باشد، بر او واجب است که آن احترام ویژه را در حق او انجام دهد تا غرض حاصل شود، و گرنه غرض صحیح خود را نقض کرده و نقض غرض از حکیم ناپسند است.

آشکار است که انسان نسبت به طی نمودن راه سعادت و اجتناب از گمراهی همانند انسان دعوت شده در مثال مذکور نیست که متمکن از امتثال است؛ زیرا انسان همه آن چه را که به صلاح یا به زیان اوست، جز از طریق ارسال رسل نمی‌داند، بنابراین ارسال

رسل را لطف به معنای مذکور در کلام دانستن، پایین آوردن بی دلیل درجه نیاز به بعثت انبیاست؛ زیرا نیاز انسان به ارسال رسل بیش از نیاز مدعو به احترام ویژه است (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۳۰).

بنابر آن چه از کلام علما ذکر شد می توان گفت که آن ها لطف ممکن را هم قبول داشته اند. با توجه به آن چه گذشت می توان تعریفی ارائه کرد که شامل هر سه قسم لطف باشد: هر آن چه ایمان و عمل مردم به آن وابستگی دارد لطف است (نک: جوادی آملی، بی تا: ج ۲۴، ۴۴۱). حال یا به گونه ای است که بدون آن امکان ایمان و عمل وجود ندارد (لطف ممکن) و یا در عین این که بدون آن لطف، ایمان و عمل امکان دارد، ولی واقع نمی شود (لطف مقرب قسمی و محصل).

### وجوب بر خدا

مقصود از حکم عقل به وجوب لطف بر خداوند یا در محدوده حکم عقل نظری است یا عقل عملی. وجوب لطف بر خداوند در محدوده عقل نظری، مانند معنای وجوب در «واجب الوجود»، یعنی لزوم و استحاله انفکاک است که مقتضای کمال ذات و صفات (حکمت) است (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ج ۲، ۲۲). یعنی منظور از وجوب همان ضرورت فلسفه و کلام است که امری است تکوینی و یقیناً خداوند که کمال محض است و عین علم و قدرت و حیات و مانند آن است، از او کار حسن صادر می شود و قطعاً کار قبیح از او صادر نمی شود؛ زیرا همه مبادی صدور حسن برای خداوند حاصل است و همه مبادی صدور قبیح از اوصاف سلبی خداوند بوده و از او زایل اند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۴۷؛ همچنین نک: لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۵۱). برخی مقصود از این وجوب را «وجوب عن الله یا من الله» دانسته اند (سبزواری، ۱۳۸۳: ۴۵۳ - ۴۵۴؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۵۱).

اما وجوب لطف بر خداوند در محدوده عقل عملی به این دلیل است که عقل، هر صفتی را که در خود کمال بداند، چنین حکم می کند که خداوند که خالق آن است قطعاً به نحو کامل تر متصف به آن است و هر صفتی را که نقص خود ببیند، عقل حکم می کند که خداوند منزه از آن است و عین همین قاعده در افعال نیز هست؛ یعنی عقل حکم می کند که خداوند منزه است از ترک هر فعلی که اگر دیگران آن را ترک کنند مستحق ذم هستند (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۴۹؛ همچنین نک: طوسی، ۱۴۰۵: ۳۴۲؛ سبزواری، ۱۳۸۳: ۴۵۳) برخی از این وجوب تعبیر به «وجوب علی الله» کرده اند (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۴۹؛ سبزواری، ۱۳۸۳: ۴۵۳).



## تبیین و اثبات کبری

مقصود از لطف در کبری (لطف بر خداوند واجب است) هم لطف مقرب قسمی است و هم لطف ممکن. اما لطف مقرب قسمی است که نیازمند به اثبات است نه لطف ممکن، چون لطف ممکن، تمکین و شرط تکلیف است، مانند عقل و قدرت، و در وجوب این لطف هیچ اختلافی وجود ندارد.

علما دلایل مختلفی برای اثبات کبری ذکر کرده‌اند، که مهم‌ترین و بی‌نقص‌ترین آن‌ها از این قرار است:

### برهان حکمت و نقض غرض<sup>۱</sup>

لطف چیزی است که ایمان (و عمل) مردم به آن بستگی دارد (صغری) هر آن‌چه ایمان (و عمل) مردم به آن بستگی دارد، واجب است (کبری) (نک: جوادی آملی، بی‌تا: ج ۲۴، ۴۴۱؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۵؛ حلی، ۱۴۲۳: ۲۴۹؛ سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۵۳؛ حلی، ۱۴۱۴: ۱۰۱)

لطف واجب است (نتیجه)

اما صغرای این استدلال مفروض ما و معنای لطف است.

و اما کبرای استدلال به این دلیل است که:

خداوند ایمان و عمل را از مردم خواسته است و از طرف دیگر ایمان و عمل مردم وابسته به لطف از طرف خداست. بنابراین باید خداوند لطف را هم بخواهد و الا نقض غرض می‌شود. مثلاً اگر بدانیم که مکلفان در عین این که به حکم عقل میدانند کشتن فرزند قبیح است (و حجت هم بر آنان تمام باشد)، ولی این کار را ترک نمی‌کنند، مگر خداوند پیامبری را بفرستد و به آنان بگوید این کار حرام است و عقاب دارد؛ در این صورت اگر خداوند پیامبر را نفرستد و وعید به عقاب ندهد، نشان می‌دهد خداوند ترک کشتن را نخواست است و این نقض غرض است و قبیح (نک: شعرانی، بی‌تا: ۴۶۰؛ سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۳).

به تعبیر دوم، اگر فرض کنیم نوع مکلفان به پیامبری که نبوتش از طریق نقل متواتر یا شنیدن از پیامبر قبلی ثابت شده ایمان نیاورند، مگر از طریق ارائه معجزه، در این صورت اگر خداوند ایمان به این پیامبر را از مردم خواسته باشد، باید معجزه در اختیار این پیامبر قرار دهد

۱. البته در این برهان به صورت مستقیم در کبرای حکمت استفاده نشده است، ولی چون کبرای استدلال ذکر شده، متوقف بر حکمت است. از این رو این برهان را نیز برهان حکمت نام نهادیم.

(فرض بر این است که هیچ مانعی برای ارائه معجزه وجود ندارد)، در غیر این صورت معلوم می‌شود ایمان مردم را نخواستند و غرض خود را نقض کرده است و حال آن که خداوند هیچ‌گاه غرض خود را نقض نمی‌کند؛ زیرا نقض غرض محال است و از خداوند صادر نمی‌شود. بنابراین وقتی اتمام حجت و احتجاج، به معجزه‌ای وابسته باشد، قاعده لطف مقتضی تحقق آن معجزه است (جوادی آملی، بی‌تا: ج ۲۴، ۴۴۱).

و به تعبیر سوم، همه علمای شیعه در مورد وجوب عصمت پیامبر در مقام عمل اتفاق دارند، با این که به لحاظ عقلی بدون عصمت در مقام عمل و با وجود معجزه، حجت بر مردم تمام است، چون عقل نفی نمی‌کند که کسی پیام الهی را به طور کامل به مردم برساند و بگوید باید چنین کرد، ولی من هم مانند شما گاهی مرتکب عصیان می‌شوم. و این عقلاً محال نیست. (نک: مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ج ۴، ۱۵۶)

وجه اتفاق علمای شیعه بر این مطلب این است که کسی که ادعای نبوت می‌کند برای نوع مردم تفکیک بین افعال او که کدام دینی است و کدام غیر دینی مشکل است و هرکاری که او می‌کند حجت تلقی می‌شود؛ یعنی در ذهن نوع مردم بین یک مرتبه عصمت (تلقی و ابلاغ) و سایر مراتب آن (در مقام عمل) ملازمه هست. این ملازمه گرچه در نتیجه بی‌توجهی مردم باشد، اما یک واقعیت انکارناپذیر است و با وجود چنین ملازمه‌ای بر خداوند واجب است کسی را به عنوان پیامبر مبعوث کند که در همه مراتب معصوم باشد (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۱۳۵، ۲۰، ۵۷).

بنابراین علما عصمت در مقام عمل را بر خداوند واجب دانسته‌اند با این که بدون آن، ایمان و عمل به تکلیف ممکن است و این‌ها چیزی غیر از وجوب لطف نیست.

همین بیان درباره نیاز به ضمانت اجرایی (لطف)، برای ارزش‌های اخلاقی، مطرح است. بدون شک، برخلاف تصور سقراط، صرف شناخت افعال خوب و بد، نمی‌تواند علت تامه انجام یا ترک آن‌ها باشد. ممکن است کسی ارزش‌های اخلاقی را به خوبی بشناسد و بداند، اما از عمل بر طبق آن‌ها خودداری نماید. افزون بر این، بر اساس روان‌شناسی انسان، می‌توان گفت که اگر نگوییم همه انسان‌ها، دست‌کم بسیاری از آن‌ها، تا تشویق یا تنبیهی نباشد، چندان رغبتی به انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد از خود نشان نمی‌دهند. در واقع مصلحت‌خواهی، خودگرایی و حب ذات در همه مسائل، از جمله مسائل اخلاقی، گریبان‌گیر عموم انسان‌هاست، و کمتر کسی را می‌توان یافت که صرفاً به دلیل عشق به حقیقت و عشق به خداوند، به ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای دینی پای بند باشد. بسیاری به سبب شوق به بهشت و

نعمت‌های آن و بسیاری دیگر به دلیل هراس از جهنم و نغمته‌های آن است که به رفتارهای اخلاقی تن می‌دهند و خود را مقید به انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد می‌کنند. بی‌تردید در این زمینه نیز دین با ارائه تضمین‌های لازم موجب به فعلیت رسیدن ارزش‌های اخلاقی می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲۸ - ۲۹)

به بیان علامه طباطبایی، اخلاق در صورت استقرار در نفس مؤثر واقع می‌شود و استقرار آن نیازمند ضامن است و تنها توحید و معاد است که می‌تواند ضامن باشد. اگر اعتقاد به معاد نباشد هیچ سبب اصیل دیگری نیست که بشر را از پیروی هوای نفس باز بدارد، و وادار سازد به این که از لذایذ و بهره‌های طبیعی نفس صرف نظر کند، چون طبع بشر چنین است که به چیزی اشتها و میل می‌کند و چیزی را دوست می‌دارد که نفعش عاید خودش شود، نه چیزی که نفعش عاید غیر خودش شود، مگر آن که برگشت نفع غیر هم به نفع خودش باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۱۱۱ - ۱۱۲؛ همو، ۱۳۸۵: ۹۹ - ۱۰۶؛ صادقی، ۱۳۸۹).

بنابراین تمام مقدّساتی که اجتماع بشر دارد: قانون، اخلاق، عدالت، مساوات، آزادی، انسانیت و همدردی، هر چه که به فکر شما برسد، تا پای دین در میان نباشد حقیقت پیدا نمی‌کند. پشتوانه همه این‌ها فقط و فقط دین است. (مطهری، بی‌تا: ج ۳، ۴۰۱؛ صادقی، ۱۳۸۶: ۲۶۲-۲۷۲)

پس در عین این که با علم به گزاره‌های اخلاقی و دینی (تکالیف)، حجت بر انسان تمام است ولی در مقام عمل چون انسان‌ها بر طبق عقل خود عمل نمی‌کنند بر خداوند لازم است ضمانت اجرا قرار دهد و آن معاد و وجود بهشت و جهنم است.

### برهان تناقض در صفات

اگر خداوند اطاعت را اراده کرده باشد، لطف را هم اراده می‌کند (صغری)؛ زیرا اطاعت متوقف بر لطف است، مثل تمکین بنابراین اگر خداوند لطف را اراده نکرده باشد، لازمه اش این است که هم اطاعت را اراده کرده باشد و هم اراده نکرده باشد و این تناقض در صفات است که محال است.

لکن خداوند اطاعت را اراده کرده است (کبری)، و این مفروض ماست.

خداوند لطف را هم اراده کرده است. (نک: بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۷؛ حلی، ۱۴۱۴: ۱۱۷)

### برهان جود و کرم

این برهان را به دو صورت می‌توان تقریر کرد:

۱. لطف خیر محض یا خیر کثیر است (صغری)، این مفروض ماست و از معنای لطف فهمیده می‌شود؛

هر چه خیر محض یا خیر کثیر باشد واجب است (کبری)، چون مقتضای کمال مطلق ذاتی و صفات (جود و کرم و حکمت) است؛  
لطف واجب است. (نتیجه)

برخی از علما بر کبرای این استدلال تصریح نموده‌اند. (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۳، ۱۸۸؛ ملاصدرا، بی تا: ۴۰۱؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۵: ۱۶۷؛ نراقی، ۱۴۲۳: ۴۵۹)

۲. لطف که همان رحمانیت و رحیمیت خداوند است، از کمال مطلق خداوند، که عین ذات است، ناشی می‌شود؛ زیرا وقتی محل، استعداد فیض لطف را داشته و خداوند کمال مطلق بوده و در او جهل، بخل، عجز، نقص و عدم محبت به کمال، وجود نداشته باشد، مقتضای کمال مطلق، لزوم افاضه لطف است. (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۳۲؛ نک: مفید، ۱۳۷۲: ۵۹)

### تبیین و اثبات صغری (وجه لطف بودن امام و عصمت آنان)

لطف بودن امام به سه صورت قابل تقریر است:

امامت لطف است یا نسبت به دیگران و یا نسبت به شخص امام؛ و در صورت نخست، سه قسم می‌شود، به این صورت که لطف بودن امام نسبت به دیگران یا لطف مقرب است؛ یا لطف محصل است و یا لطف ممکن (البته در هر سه صورت، نسبت به شخص امام لطف محصل هم خواهد بود مثلاً عصمت امام نسبت به دیگران لطف مقرب است و اگر باعث اطاعت مردم شد لطف محصل می‌شود. و در هر دو صورت عصمت امام نسبت به خود امام لطف محصل است).

هر یک از این چهار قسم را می‌توان با برهان اثبات نمود:

#### لطف مقرب بودن امام

بیان اول: امام لطف مقرب است؛ زیرا وجود امام یا خیر محض است یا نیست. اگر خیر محض نباشد، یا خیر کثیر است، یا نیست. اگر خیر کثیر نباشد، یا خیر و شرش مساوی است، یا نیست. اگر نیست، یا شر کثیر است، یا نیست (شر محض است). بنابراین وجود امام معصوم عقلاً از یکی از پنج صورت خارج نیست: یا خیر محض است، یا خیر کثیر است، یا خیر و شرش مساوی است، یا شر کثیر است، یا شر محض است (صغری) (بحرانی، ۱۴۱۷: ۴۵)

و این بدیهی است.

لکن محال است وجود امام معصوم شر محض، یا شرکثیر و یا خیر و شرش مساوی باشد (کبری)

نتیجه: وجود امام خیر محض یا خیرکثیر است (لطف است).

دلیل کبری این استدلال این است که با توجه به بررسی عادات و احوال مردم اگر مردم رئیسی داشته باشند که جلوی ظالمان را بگیرد و مظلومان را یاری کند و نسبت به واجبات تحریک کند و از محرّمات باز بدارد؛ ضرورتاً مردم به صلاح نزدیک تر و از فساد دورتر خواهند بود و اگر چنین رئیسی نداشته باشند حال مردم عکس این حالت خواهد بود. و اگر چنین باشد نمی توان گفت که خیر و شر امام مساوی است تا چه رسد به این که شرش بیشتر یا شر محض باشد. بنابراین وجود امام خیر محض یا خیرکثیر است (نک: همو: ۴۵؛ طوسی، ۱۳۸۲: ۷۰-۷۳؛ علم الهدی، ۱۴۱۰: ۴۸-۵۱؛ حلی، ۱۳۸۶: ۴۷۸).

و چنان که در کبری برهان لطف گفته شد، خداوند خیر محض یا خیرکثیر را ترک نمی کند. بنابراین نصب امام معصوم بر خداوند واجب است (به همان معنا که گفته شد) و آن را ترک نمی کند.

برای اثبات این که امام خیر محض یا خیرکثیر است تقریر دیگری می توان ذکر نمود:

بیان دوم: اگر امام خیر محض یا خیرکثیر نبود، عقل به صورت مطلق حکم نمی کرد به این که وجود امام به صلاح مردم و نبودش به زیان آنان است (صغری)

لکن عقل به صورت مطلق چنین حکمی می کند (کبری) (حلی، ۱۴۱۴: ۱۹۲)؛ زیرا چاره ای از وجود حاکم عادل یا غیر عادل نیست.

امام خیر محض یا خیرکثیر است (نتیجه).

البته خیر محض بودن امام را فی نفسه (نه نسبت به مردم) می توان لطف محصل در نظر گرفت، که غرض از خلقت را (که همان معرفت به خداوند آن چنان که حق اوست)؛ محقق می کند. به عبارت دیگر غرض از وجود نبی و امام، اصلاح حال امت نیست، بلکه غرض تقرب و وصول به لقای خداست، ولی بر فعل آنها اهتدای امت مترتب می شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ج ۲، ۴۶۷، ۵۰۷). بر این اساس، این گفته برخی از علما «وجوده لطف» را می توان بر

۱. این که غرض خلقت، معرفت کامل باشد، هم با دلیل عقلی قابل اثبات است، هم نقل آن را تأیید می کند. قرآن می فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) و کنه عبودیت، ولایت تامه و امامتی است که همان ربوبیت است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» (قمی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۴۷۶ - ۴۷۷؛ خمینی، ۱۳۸۱: ۷۳).

این معنا هم حمل کرد.

عصمت امام هم اگر نسبت به خود امام لحاظ شود، لطف محصل است چون بدون عصمت غرض مذکور محقق نخواهد شد. چنان که در بحث اثبات کبرای برهان لطف گفته شد.

### لطف مقرب و ممکن بودن امام

استدلال دیگری برای اثبات این که «امام لطف است»، می‌توان ارائه نمود که چندین مقدمه دارد و تقریر آن به قرار ذیل است:

۱. تحقق هدف از آفرینش متوقف است بر راهنمایی بشر به وسیله وحی و ارسال رسل.  
۲. حکمت بعثت و تعدد پیامبران این است که راه سعادت دنیا و آخرت را به بشر می‌آموزند؛ از تحریف جلوگیری می‌کنند؛ افراد مستعد را تربیت کرده و آنان را تا آخرین مرحله کمال که برایشان میسر است می‌رسانند؛ آزادی انسان از همه قیود و بت پرستی‌ها و تحقق عبادت مطلقه برای خدا را رهبری می‌کنند و اگر شرایط مساعد بود قوانین الهی را اجرا می‌کنند تا تمام اهدافی که شریعت برای آن آمده به طور دقیق و معصومانه محقق شود. (البته باید توجه داشت که مقاصد عالی دین تنها تبلیغ رسالت و هدایت افراد مستعد و... نیست، بلکه در عداد مقاصد عالی، اتمام حجت است. از این رو منافاتی بین عدم ایمان و انذار نیست، چون موجب اتمام حجت است) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۷، ۷۲، ۷۴، ج ۶، ۲۲۶، همو، ۱۳۸۷: ۱۸۴؛ فخر رازی، ۱۴۱۱: ۵۱۳ - ۵۱۴، ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۶۷؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۲۵).

۳. دین اسلام دین خاتم و همگانی است و ختم نبوت در صورتی با حکمت بعثت انبیاء سازگار است که اولاً آخرین شریعت آسمانی پاسخ‌گوی همه نیازهای بشری باشد و ثانیاً تا پایان جهان تضمین شده باشد (عدم هرگونه تحریف).

۴. مقدمه پیش مستلزم آن است که شریعت خاتم از زیاده و نقصان و تحریف محفوظ بوده، مقاصد و اهداف شریعت تفسیر شود، حکم موضوعات جدید بیان شود، متشابهات تبیین شود و شبهات پاسخ داده شود.

۵. بقا قرآن تا پایان جهان تضمین شده، لکن همه احکام و قوانین اسلام از ظاهر آیات استفاده نمی‌شود، مثل تعداد رکعت‌های نماز و کیفیت انجام صدها حکم واجب و مستحب دیگر.

۶. از سویی تبیین و تعلیم این احکام و قوانین بر عهده پیامبر است و به این ترتیب حجیت و اعتبار سنت آن حضرت ثابت می‌شود.

۷. پس از رحلت پیامبر، شریعت اسلام یکی از سه حالت را خواهد داشت: شارع مردم را به حال خود واگذار کرده؛ یا امت به درجه‌ای رسیده باشد که همه نیازهای مذکور را تأمین کند؛ یا این که پیامبر همه آن چه را که از راه وحی دریافت کرده که پاسخ‌گوی نیازهای بشر است را به کسی که اهلیت آن را دارد، واگذار کرده باشد.

۸. از سه احتمال گفته شده بطلان احتمال نخست روشن است؛ زیرا با غرض از بعثت انبیاء ناسازگار است.

۹. احتمال دوم هم باطل است؛ زیرا:

الف) از سویی بشر از راه عقل نمی‌تواند حتی احکام و قوانین تأمین‌کننده سعادت دنیایی خود را تأمین کند تا چه رسد به تأمین قوانین و احکامی که بتواند سعادت اخروی او را تأمین کند،

ب) و از سوی دیگر پیامبر همه احکام و قوانین و معارف الهی مورد نیاز مردم را بیان نکرده‌اند؛ زیرا:

اولاً عمر پیامبر کوتاه بود و زمان کافی برای بیان همه این‌ها نبود که شاهد آن اختلاف‌هایی بود که پس از رحلت پیامبر اسلام برای صحابه پیدا شد.

و ثانیاً بیان برخی از احکام به خاطر عدم تحقق موضوعات آن و عدم درک مردم نسبت به آن ممکن نبود.

۱۰. همچنین تضمینی برای محفوظ ماندن همان مقدار بیان شده هم وجود ندارد. شاهد آن اختلاف در کیفیت وضو گرفتن و مانند آن است.

۱۱. تزکیه و تعلیم کامل مبتنی بر این است که اختلاف‌هایی که در مجتمع انسانی پیدا می‌شود، حل شود، مانند اختلاف در خدا و عبادت او و در فهم حیات و حرکت اجتماعی، به گونه‌ای که موجود محدود، خدا لحاظ شده و عبادت شود و همچنین شهوات و امیال و افکار منحرف و ستمگران و آباء و اجداد، به ناحق تبعیت شود و این اختلاف از سنت‌های طبیعی خداوند در طول تاریخ است که با ۲۳ سال نبوت یا بیشتر از آن قابل برداشته شدن نیست.

۱۲. علاوه بر این‌ها اگر به فرض همه احکام بیان شده باشد و بپذیریم که بقای آن تضمین شده باشد، باز برای تربیت افراد مستعد و رساندن آنان به بالاترین درجه کمال نیاز به مربی الهی وجود دارد تا بتواند نقش تربیتی پیامبر را ایفا کند.

بنابراین هنگامی دین اسلام دین کامل و پاسخ‌گوی نیازهای همه انسان‌ها تا پایان جهان

است که در متن دین راهی برای تأمین مصالح ضروری جامعه پیش بینی شده باشد، مصالحی که با رحلت پیامبر ﷺ در معرض تهدید و تفویت قرار نگیرد و این راه چیزی جز نصب جانشین شایسته برای رسول اکرم ﷺ نخواهد بود، جانشینی که دارای علم خدادادی باشد تا بتواند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند و دارای ملکه عصمت باشد تا تحت تأثیر انگیزه‌های نفسانی و شیطانی واقع نشود و مرتکب تحریف عمدی در دین نگردد و انسان را از تمام قیود آزاد کرده و عبادت مطلقه برای خدا را محقق کند. و نیز بتواند نقش تربیتی پیامبر را به عهده گرفته و افراد مستعد را به عالی‌ترین مدارج کمال برساند و در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی متصدی حکومت شود و قوانین اجتماعی اسلام را به طور دقیق و معصومانه اجرا کند. (نک: مصباح یزدی، ۱۳۷۴: درس ۳۷؛ حکیم، ۱۴۲۴: ۳۳-۴۲؛ سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۴، ۲۹-۳۸)

در این استدلال، امامت - به لحاظ بیان احکام و قوانین و معارفی که به وسیله پیامبر بیان نشده است و همچنین نسبت به تربیت افراد مستعد و رساندن آنان به بالاترین مدارج کمال و نسبت به تحقق عبادت مطلقه خداوند و آزادی انسان‌ها از تمام قیود - لطف ممکن است و به لحاظ احکام و قوانینی که بیان شده است و نسبت به حل اختلاف‌های ناشی از این‌ها، لطف مقرب است؛ زیرا عقلاً امکان دارد که اختلاف واقع نشود، لکن عادتاً واقع می‌شود. همچنین امام نسبت به کسانی که از او تبعیت می‌کنند، لطف محض خواهد بود.

### رحمت و هدایت و لطف

برخی گمان کرده‌اند که برهان لطف غیر از وجوب هدایت و رحمت است در حالی که از آن چه ذکر شد مخصوصاً لطف ممکن و روایت امام صادق و امام رضا علیهما السلام، به دست می‌آید که برهان لطف همان برهان رحمت و یا هدایت است. در قرآن هم علاوه بر وجوب لطف، وجوب هدایت و وجوب رحمت به کار رفته است و به نظر می‌رسد فرقی نیست<sup>۱</sup> بین وجوب هدایت که از آیه

۱. این آیه دلیل بر وجوب لطف است بر خدای تعالی (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۴، ۸۰۳).

المؤلف: اللطف عبارة أخرى عن قوله تعالى: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام: ۵۷) وقوله تعالى: ﴿وَوَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنْ سُوءِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (شمس: ۸-۹) وقوله تعالى: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾ (ليل: ۱۳) (قزوینی، ۱۴۲۰: ۲۹۶).

و بدل علی وجوبه [نصب امام] علیه الكتاب و... أما الكتاب، فقوله تعالى: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾، و بالضرورة أن نصب الإمام رحمة. وقوله تعالى: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾ ولا ريب أن نصب الإمام من الهدى، أو مقدمته، فيجب (مظفر، ۱۴۲۰: ج ۴، ۲۵۱).

و اعتقادنا أن اللطف واجب في حكمته و رحمته كما قال: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (مازندرانی، ۱۳۸۸: ۹۰، مقدمه).  
ظاهر آیه شریفه ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام: ۵۷) دلالت دارد بر وجوب رحمت و وجوب لطف بر حق تعالی؛ زیرا



﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾ (ليل، ۱۳) و آیات دیگر به دست می آید و قاعده و وجوب لطف که از آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ (شوری: ۱۹) یا آیاتی که ذکر شد درمی یابیم و وجوب رحمت که از آیه ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام: ۵۴) و آیات دیگر به دست می آید،<sup>۱</sup> چون مراد از هدایت در آیه شریفه، مطلق هدایت است و در این صورت شامل هدایت تشریحی، یعنی بیان شریعت و معارف

لطف از رحمت اوست، (علوی عاملی، بی تا: ۱۹۷).

ان الله تعالی لم یكل الانسان الى عقله وحده... أرسل الله الأنبياء والرسل رحمة بالناس لتنظيم أمور المعاش، يقول القاضي عبد الجبار بن أحمد في شرح الأصول الخمسة: ان البعثة لطفًا من الله بعباده و أن ارسال الرسل واجب على الله تعالی لمصلحة المكلفين. و يبدو أن الدليل عنده هو قوله تعالی: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (فخر رازی، بی تا: ۷). فإذا علمنا - بدليل عقلی قاطع - أنه تعالی حکیم، استتبع ذلك و استلزم العلم بأنه لطيف بعباده، حيثما يبطل غرض الخلق أو غرض التكليف، لو لا اللطف (سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۵۸).

بذكر المتكلمون و الباحثون في علم الكلام بأن مرجع هذه القاعدة إلى أن الله تعالی لطيف بعباده، و هذه صفة لله تعالی أشار إليها القرآن الكريم في عدد من الموارد، منها قوله تعالی: ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ (شوری: ۱۹) إذ من الواضح في القرآن الكريم الإشارة إلى أن النبوة و الإمامة التي هي امتدادا لها - على ما أشرنا في هذه النظرية - تمثل رحمة للناس، لقوله تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷)، إذن فمجيء النبي و من بعده الإمام الذي يقوم بدوره - كما أشرنا في هذه النظرية - يكون رحمة، و إذا كان رحمة، فيمكن أن تطبق هذه القاعدة العقلية أو الشرعية على هذا المصدق، فيقال بأن وجود الإمامة يمثل رحمة و لطفًا من قبل الله تعالی، فلا بد أن يصدر منه تعالی هذا اللطف و ينصب الإمام. و كذلك ما ورد - أيضا - في قوله تعالی: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ (هود: ۱۱۸ - ۱۱۹)، فإن هذه الآية الكريمة تشير - أيضا - إلى حقيقة أن الإمامة رحمة. و هنا يلاحظ أن بعض المتكلمين يرجع القاعدة إلى اللطف، بمعنى الرحمة و الكرم و الجود، و لكن بعضهم يرجعها إلى الحكمة (حكيم، ۱۴۲۴: ۱۰۵).

برای لزوم لطف، دو وجه است: اول، خداوند تعالی خودش در قرآن مجید در چند مورد، از آن خبر داده و فرموده: ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ (شوری: ۱۹) و فرموده: ﴿هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۱۶۳) و فرموده: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ فَضِّلْ عَلَى النَّاسِ﴾ (نمل، ۷۳) و فرموده: ﴿وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ (بقره: ۶۴) و فرموده: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام: ۵۷) و غیر از اینها از آیات شریفه. و تخلف در خبرهای خداوندی محال است. پس لطف به مقتضای اخبار باری تعالی قطعاً لازم است (نراقی، ۱۳۶۹: ۸۸، ۹۹).

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ (شوری: ۱۹) ای بفعل ما هو لطف بحالهم فقد وصف نفسه بذلك: ﴿وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ (نساء: ۱۲۲): لأن نقض الغرض و هو ترك فعل يحصل به غرضه بالسهولة قبيح، فلا يتركه تعالی لأنه العليم الحكيم القدير، و لعل المراد باللطف الواجب ما لا يتم التكليف بدونه كإرسال الرسل و الأنبياء و نصب الأئمة و الأوصياء عليهم السلام في كل زمان لما يأتي من وجوب الأصلح على الله و وجوب نصب الحجج عقلاً و نقلاً (شبر، ۱۴۲۴: ۱۰۸).

و قيل: هو اللطيف، لأنه فاعل اللطف و هو ما يقرب معه العبد من الطاعة و يبعد عن المعصية، و الله لطيف بعباده، ای موفق لهم و فاعل بهم ما يقربهم إلى طاعته ثم إلى دكرامته و رحمته و يبعدهم عن معصيته ثم عن دار غضبه و عذابه، و ذلك لأن الانسان بالعلم و الطاعة يتلطف قلبه و يتنور ذاته فيستحق القرب و الكرامة، و بالجهل و المعاصي يتكثف قلبه و يستظلم ذاته فيستوجب البعد و العذاب (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ج ۳، ۲۷۳).

اعلم: أن الله - عز و جل - لا يفعل بعباده إلا ما هو أصلح لهم، لأنه سبحانه لطيف بعباده، رثوف بهم، و هو قادر حكيم (فيض كاشانی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۲۹۳).

ذلك لأن اللطف و هو الرحمانية و الرحيمية بالعباد، ناش عن كماله المطلق (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۳۲). البته ممكن است رحمت را علت و وجوب هدایت و وجوب لطف بدانیم، چنان که شیخ مفید وجوب لطف را از باب رحمت دانسته است (نک: مفید، ۱۳۷۲: ۵۹؛ مازندرانی، ۱۳۸۸: ۹؛ مقدمه؛ حکیم، ۱۴۲۴: ۱۰۵). حتی می توان حکمت و رحمت را علت لطف و لطف را علت هدایت دانست. به تعبیر دیگر، هدایت نتیجه برهان رحمت یا لطف است.

و آن چه انسان‌ها در رسیدن به کمال اختیاری خود به آن نیاز دارند هم می‌شود مثل وجود پیامبر و امام معصوم و معجزه و...

و طبق تعریف لطف - هر آن چه ایمان و عمل مردم به آن بستگی دارد - وجود پیامبر و امام معصوم و معجزه و... و بیان شریعت لطف خواهد بود. بیان شریعت از جهتی از مصادیق لطف ممکن است چنان که وجود پیامبر و امام معصوم و معجزه و... از مصادیق آن است چون بدون بیان شریعت و بدون وجود پیامبر و... امکان عمل وجود ندارد و همچنین بیان شریعت از جهتی (نسبت به احکام عقلی) لطف مقرب قسمی است. بنابراین وجود هدایت تشریحی و آن چه انسان در رسیدن به کمال به آن نیاز دارد، چیزی غیر از وجود لطف نیست.

البته آیه وجود هدایت و وجود رحمت طبق بعضی از اقوال، شامل موارد دیگری غیر از وجود لطف هم می‌شود مثل هدایت و رحمت خداوند نسبت به غیر انسان‌ها چون هدایت دردنیای در قرآن در سه معنای اعم و عام و خاص<sup>۱</sup> به کار رفته است:

هدایت به معنای اعم به تمام موجودات تعمیم داده شده است، چه با شعورش و چه بی شعورش مثل آیه «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» (طه: ۵۰) و آیه «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» (اعلی: ۳). هدایت به معنای عام و تشریحی که شامل مؤمن و کافر می‌شود، و خدای سبحان راه را، هم به مؤمن نشان می‌دهد و هم به کافر، هم چنان که خودش فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر: ۳) و نیز فرموده: «وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ» (فصلت: ۱۷) و این مسلم است که هدایت در این دو آیه و در آیات نظایر آن شامل غیر صاحبان شعور و عقل نمی‌شود.

و آیه «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ» (لیل: ۱۳)، با اطلاقش، هم شامل هدایت اجتماعی جماعت‌ها می‌شود و هم هدایت فردی افراد، و با ضمیمه شدنش به دو آیه قبلی، هم شامل هدایت عمومی و تکوینی می‌شود، و هم هدایت خصوصی و تشریحی انسان و روشن می‌سازد که حق اشیا بر خدای تعالی یکی این است که آن‌ها را تکویناً به سوی کمالی که برایشان مقدر کرده هدایت فرماید، و خصوص انسان را به سوی کمالش هدایتی تشریحی فرماید، حال چه این که بپذیرند و چه نپذیرند (طباطبایی،

۱. هدایت خداوند نسبت به انسان [در دنیا و آخرت] چهار قسم است؛ یعنی علاوه بر سه قسم یادشده، شامل هدایت در آخرت نیز هست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۵ - ۸۳۶). البته با هدایت تکوینی که در برخی از آیات (سجده: ۲۴؛ انبیاء: ۷۳ و...) ذکر شده است، هدایت در قرآن، پنج قسم خواهد بود.

۱۳۷۴: ج ۴، ۴۷ - ۴۸).

و هدایت خاص که اختصاص به کسانی دارد که هدایت شده‌اند مثل آیه «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (محمد: ۱۷)

و رحمت عبارت است از افاضه نعمت بر مستحق و ایصال هر چیزی به سعادت که لیاقت و استعداد رسیدن به آن را دارد (همو: ج ۷، ۳۶) که هم معنای اعم و عام و خاص دارد: رحمت اعم مثل آیه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶) و «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۵۴) که مؤمن و کافر، نیکوکار و فاجر و با شعور و بی شعور، همه به وسیله آن به وجود آمده و از ابتدای هستی و در مسیر وجودشان، مادامی که وجود دارند به وسیله آن روزی می‌خورند (نک: همو: ج ۸، ۳۵۷ - ۳۵۸).

رحمت عام مثل آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷) که شامل موجودات با شعور مثل انسان می‌شود، مثل فرستادن شریعت و آن‌چه بندگان در طریق توحید و هدایت بدان نیازمندند (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶: ۲۳۷).  
رحمت خاص «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (احزاب: ۴۳) که خود عطیه‌ای است که خداوند آن را تنها به کسانی می‌دهد که دارای ایمان و عبودیت باشند، مانند حیات طیب و زندگی نورانی در دنیا، و جنت و رضوان در آخرت (نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۸، ۳۵۷ - ۳۵۸).

### نتیجه‌گیری

با توجه به آن‌چه گفته شد، امامت چون لطف است؛ بر خداوند واجب است که در هر زمانی امامی معصوم را برای مردم قرار دهد و بنابراین در دوران بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تا زمان فعلی نیز ضرورت دارد امامی معصوم وجود داشته باشد و این مدعا که اثبات شد فقط با نظر شیعه منطبق است که قائل است الان امامی معصوم وجود دارد به نام حضرت مهدی که دوازدهمین جانشین پیامبر اعظم است و به خاطر موانعی که خود مردم ایجاد کرده و در نتیجه از فیض حضور او محروم گشتند، امام در غیبت به سر می‌برد و چنان‌چه آمادگی یاری از ایشان که آخرین ذخیره الهی است را داشتند، هرگز از فیض حضورش محروم نگشته و به لقای ایشان نایل خواهند شد. پس وجود امام در هر شرایط، لطف است و عدم تصرف ظاهری او در امور از ناحیه مردم است. به عبارت دیگر «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا».

چنان‌که خود امام زمان علیه السلام فرموده‌اند:

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ  
 لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ  
 صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ؛ (طبرسی،  
 ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۹۹)

و اگر شیعیان ما- که خداوند برای طاعت خود توفیقشان دهد- در وفای به عهده‌ی که  
 با آنان شده است یکدل بودند، هر آینه تشرف آنان به یمن ملاقات ما به تأخیر  
 نمی‌انجامید و همای سعادت دیدار ما به خاطر معرفتی که آنان به حق و صداقتی که  
 نسبت به ما دارند به سرعت برفراز خانه آن‌ها می‌نشست. لکن ناملایماتی که از  
 ناحیه آنان به ما می‌رسد که ابدًا مورد انتظار ما نیست آن‌ها را از دیدار ما محروم  
 گردانیده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

مفردات

سال دهم، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۵

۷۴

## منابع

- آمدی، سيف الدين (١٤٢٣ق)، *ابكار الافكار*، قاهره، دار الكتب.
- ابن اثير جزرى، على بن ابى الكرم (١٣٦٧ش)، *النهاية فى غريب الحديث والأثر*، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، چاپ چهارم.
- ابن فارس، احمد بن فارس (١٤٠٤ق)، *معجم مقاييس اللغة*، تحقيق و تصحيح: عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق)، *لسان العرب*، تحقيق و تصحيح: جمال الدين ميردامادى، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، چاپ سوم.
- اردبيلى، احمد بن محمد (١٤١٩ق)، *الحاشية على الهيات شرح الجديد للتجريد*، قم، دفتر تبليغات اسلامى، چاپ دوم.
- استرآبادى، محمدجعفر (١٣٨٢ش)، *البراهين القاطعة فى شرح تجريد العقائد الساطعة*، تحقيق: مركز مطالعات و تحقيقات اسلامى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول.
- بحراني، ميثم بن على بن ميثم (١٤٠٦ق)، *قواعد المرام*، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (١٤١٧ق)، *النجاة فى القيامة فى تحقيق امر الامامة*، قم، مجمع الفكر الاسلامى، چاپ اول.
- بغدادى، عبدالقاهر (١٤٠٨ق)، *الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية منهم*، بيروت، دارالجيل.
- پژوهشكده تحقيقات اسلامى (١٣٨٦ش)، *فرهنگ شيعه*، قم، زمزم هدايت، چاپ دوم.
- تفتازانى، سعدالدين (١٤٠٩ق)، *شرح المقاصد*، قم، الشريف الرضى، چاپ اول.
- جوادى آملی، عبدالله (١٣٨٩ش)، *فلسفه حقوق بشر*، قم، نشر اسراء، چاپ ششم.
- \_\_\_\_\_ (بى تا)، *تفسير تسنيم*، قم، نشر اسراء.
- حسينى تهرانى، سيد هاشم (١٣٦٥ش)، *توضيح المراد*، تهران، انتشارات مفيد، چاپ سوم.
- حكيم، سيد محمدباقر (١٤٢٤ق)، *الامامة و اهل البيت النظرية و الاستدلال*، قم، المركز الاسلامى المعاصر، چاپ اول.
- حلى، حسن بن يوسف (١٣٦٣ش)، *انوار الملوكوت فى شرح الباقوت*، قم، الشريف الرضى، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (١٣٨٣ش)، *كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد*، بى جا، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ دوم.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶ش)، معارج الفهم فی شرح النظم، قم، نشر دلیل ما، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق)، مناهج اليقين فی أصول الدين، تهران، دار الأسوة، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۳ق)، الالفین، قم، المؤسسة الاسلامية، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۶ق)، تسليک النفس الى حظيرة القدس، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ حلی، نجم الدين جعفر بن حسن (۱۴۱۴ق)، المسلك فی اصول الدين، مشهد، مجمع البحوث الاسلامية، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ حمصی رازی، سدید الدين (۱۴۱۲ق)، المنقذ من التقليد، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ خرازی، سید محسن (۱۴۱۷ق)، بداية المعارف فی شرح العقائد الامامية، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ چهارم.
- \_\_\_\_\_ خمینی، سید روح الله (۱۳۸۱ش)، امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی عليه السلام، تدوین: فروغ السادات رحیم پور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ دینوری، احمد بن داوود (۱۹۶۰م)، اخبار الطوال، قاهره، دار احیاء الكتب العربية، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق و تصحیح: صفوان عدنان داوودی، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیة، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۹ش)، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، شماره ۸۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق)، القواعد الکلامیة، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ زارعی بلشتی، محمود؛ امیر غنوی (۱۳۹۲ش)، «نقد برهان لطف و کاربرد آن در اثبات ضرورت نبوت»، فصل نامه مشرق موعود، سال هفتم، شماره ۲۵، قم، مؤسسه آینده روشن.
- \_\_\_\_\_ سبتی، قاضی عیاض؛ ملا علی قاری (۱۴۲۱ق)، شرح الشفاء، تصحیح: عبدالله محمد خلیلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ سبحانی، جعفر (۱۴۱۲ق)، الالهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل، قم، المركز العالمی للدراسات الاسلامية، چاپ سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق)، رسالة فی التحسين والتقیح العقليين، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵ش)، كشف المراد (التعليقات)، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۳ش)، اسرار الحكم، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ شبر، سید عبدالله (۱۴۲۴ق)، حق اليقين فی معرفة اصول الدين، قم، انوار الهدی، چاپ دوم.

- شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳ش)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق: میرجلال الدین ارموی، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول.
- شعرانی، ابوالحسن (بی تا)، *شرح فارسی تجرید الاعتقاد*، تهران، انتشارات اسلامیة.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ش)، *الملل والنحل*، قم، الشریف الرضی، چاپ سوم.
- صادقی، هادی (۱۳۸۶ش)، *درآمدی بر کلام جدید*، قم، کتاب طه، چاپ سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹ش)، «اندیشه شناخت؛ ملکیان»، فصل نامه معرفت کلامی، سال اول، شماره ۳، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، تهران، نشر جهان، چاپ اول.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ش)، *معنویت تشیع*، گردآورنده: محمد بدیعی، قم، انتشارات تشیع، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ش)، *شیعه (مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کرین)*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مکتبه النشر الاسلامی، چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۳ق)، *الاحتجاج*، مشهد، نشر المرتضی، چاپ اول.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۵ق)، *نقد المحصل*، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۲ش)، *تلخیص الشافی*، قم، انتشارات المحبین، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق)، *الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد*، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق)، *العقائد الجعفریة*، قم، مکتبه النشر الاسلامی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق)، *الفهرست*، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول.
- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)؛ علامه بیاضی (۱۴۲۲ق)، *اربع رسائل کلامیه*، تحقیق: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- عبیدلی، سید عمیدالدین ابوعبدالله بن عبدالمطلب (۱۳۸۱ش)، *اشراق اللاموت فی نقد شرح الیاقوت*، تهران، میراث مکتوب.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۳۹۰ق)، *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.

- عسکری، سید مرتضی (۱۴۱۲ق)، *معالم المدرستین*، تهرآن، مؤسسة البعثة، چاپ چهارم.
- علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین (۱۳۸۷ق)، *جمل العلم والعمل*، نجف، مطبعة الآداب، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۰ق)، *الشافی فی الامامة*، تهرآن، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق)، *الذخيرة فی علم الکلام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۸م)، *امالی*، قاهره، دار الفكر العربی.
- علوی عاملی، میر سید محمد (بی تا)، *لطائف غیبیة*، بی جا، مکتب السید الداماد.
- فاضل سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۳۶۵ش)، *الباب الحادی عشر مع شرحیة النافع یوم الحشر*، تهرآن، مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵ق)، *ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق)، *الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد*، بی جا، مجمع البحوث الاسلامیه، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق)، *الأنوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة*، تحقیق: علی حاجی آبادی و عباس جلالی نیا، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق)، *اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.
- فخر رازی، عمر بن حسین (۱۴۱۱ق)، *المحصل*، عمان، دار الرازی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۸۶م)، *الأربعین فی أصول الدین*، قاهره، مکتبة الکلیات الأزهریة، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)، *النبوات وما یتعلق بها*، تحقیق: دکتر احمد حجازی سقا، قاهره، مکتبة الکلیات الأزهریة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت، چاپ دوم.
- فیض کاشانی، ملا محسن (۱۳۷۵ش)، *أصول المعارف*، تعلیق، تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق)، *علم الیقین فی أصول الدین*، تحقیق و تصحیح: محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، چاپ اول.



- فیومی، احمد بن محمد (بی تا)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، قم، منشورات دارالرضی، چاپ اول.
- قزوینی، سید امیر محمد (۱۴۲۰ق)، *الآلوسی والتشیع*، قم، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية، چاپ اول.
- قمی، قاضی سعید (۱۴۱۵ق)، *شرح توحید صدوق*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۸۳ش)، *گوهر مراد*، تهران، نشر سایه، چاپ اول.
- مازندرانی، ملا صالح (۱۳۸۸ق)، *شرح اصول کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول*، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۴ش)، *آموزش عقاید*، تهران، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ سیزدهم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸ش)، *راه و راهنما شناسی*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ ششم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴ش)، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش: احمد حسین شریفی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ سوم.
- مطهری، مرتضی (بی تا)، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا.
- مظفر، محمدحسین (۱۴۲۲ق)، *دلایل الصدق*، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
- معتزلی، قاضی عبدالجبار (۱۴۲۲ق)، *شرح اصول الخمسه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۶۲م)، *المغنی فی أبواب التوحید والعدل*، تحقیق: جورج قنوتی، قاهره، الدار المصرية.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)، *متشابه القرآن*، قاهره، مكتبة دار التراث.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، *النکت الاعتقادیة*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲ش)، *اوائیل المقالات فی المذاهب والمختارات*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول.
- ملا صدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، *مفاتیح الغیب*، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی،

- چاپ اول .
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶ش)، شرح اصول کافی، تهران، مؤسسه تحقیقات  
فرهنگی، چاپ اول .
- \_\_\_\_\_ (بی تا)، شرح الهدایة الاثیریة، تصحیح: محمد مصطفی فولادکار،  
بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، چاپ اول .
- \_\_\_\_\_ موسوی شفتی، سید اسدالله (۱۴۱۱ق)، الامامة، اصفهان، مكتبة حجة الاسلام شفتی،  
چاپ اول .
- \_\_\_\_\_ مهدی لدین الله، احمد بن یحیی بن مرتضی (بی تا)، طبقات المعتزلة، تحقیق: سوسنة دیفلد  
- فلزر، بیروت، دارالمکتبة الحیاة .
- \_\_\_\_\_ میلانی، سید علی (۱۳۸۶ش)، شرح منهج الکرامة، قم، مرکز الحقائق الاسلامیة، چاپ اول .
- \_\_\_\_\_ نجاشی، احمد بن علی (۱۴۱۶ق)، رجال النجاشی، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعہ مدرسین،  
چاپ پنجم .
- \_\_\_\_\_ نراقی، ملامهدی (۱۴۲۳ق)، جامع الافکار و ناقد الانظار، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول .
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹ش)، انیس الموحدین، تصحیح و تعلیق: سید علی قاضی  
طباطبایی، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ دوم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

میزان

سال دهم، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۵